



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۶/ آذر/ ۱۳۹۸

موضوع کلی: نواهی

مصادف با: ۲۹ ربیع الاول ۱۴۴۱

موضوع جزئی: اجتماع امر و نهی - مقدمه سوم: آیا مسئله اجتماع امر و نهی

یک مسئله اصولی است یا خیر؟ - کلام بعضی از بزرگان و بررسی آن - مقدمه چهارم:

مسئله اجتماع امر و نهی لفظی است یا عقلی؟

جلسه: ۳۲

سال یازدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

تا کنون چهار ادعای محقق خراسانی مورد بررسی قرار گرفت. از بین این چهار ادعا سه ادعا را رد کردیم، تنها یک ادعای ایشان را پذیرفتیم و معلوم شد مسئله اجتماع امر و نهی نه مسئله فقهی است و نه مسئله کلامی و نه از مبادی تصدیقیه علم اصول بلکه تنها می تواند به عنوان مبادی احکامیه علم اصول شناخته شود. ایشان هم چنین فرمود: این مسئله از مسائل علم اصول است زیرا ضابطه و معیار اصولی بودن یک مسئله بر آن منطبق است و می تواند به عنوان کبرای قیاس استنباط واقع شود، نظر مشهور نیز تقریباً این است که مسئله اجتماع امر و نهی یک مسئله اصولی است، اما در عین حال برخی معتقدند که این مسئله از مسائل علم اصول نیست. نظر محقق نایینی را در این باره ملاحظه فرمودید، نظر ایشان این بود که مسئله اجتماع امر و نهی از مبادی تصدیقیه علم اصول است زیرا معیار و ضابطه آن بر این مسئله منطبق است که این مطلب را بررسی کردیم و معلوم شد سخن ایشان تمام نیست.

کلام بعضی از بزرگان

ایشان می فرماید: مسئله اجتماع امر و نهی مسئله اصولی نیست، بلکه بنابر بعضی احتمالات از مبادی تصدیقیه مسئله تعارض است و بنابر برخی احتمالات از مبادی تصدیقیه مسئله تزاحم است، به هر حال هر چه باشد یک مسئله اصولی محسوب نمی شود، زیرا به طور کلی سه احتمال در اینجا وجود دارد که بر اساس همه این احتمالات نمی توانیم نتیجه مسئله اجتماع امر و نهی را به عنوان کبری در قیاس استنباط قرار دهیم، زیرا معیار اصولی بودن این است که آن مسئله مستقیماً در طریق استنباط حکم شرعی قرار بگیرد، این یک معیار است، البته تعابیر مختلف است اما این کلیت پذیرفته شده است که معیار اصولی بودن وقوع در طریق استنباط حکم مباشرتاً است یا به تعبیر دیگر کبرای قیاس استنباط واقع شدن است و این در مانحن فیه قابل انطباق نیست، زیرا به طور کلی سه احتمال در ما نحن فیه وجود دارد که بنابر هر سه احتمال این معیار در آن نیست.

احتمال اول: اینکه در مسئله اجتماع امر و نهی قائل به امتناع شویم، یعنی به خاطر تضاد این دو حکم و تکلیف بگوییم اجتماع امر و نهی فی واحد ممتنع است. اگر قائل به امتناع شدیم و منشأ التزام به امتناع نیز مسئله تضاد بین الحکمین بود سر از تعارض بین دلیلین در می آورد، یا به عبارت دیگر چون ما قائل به امتناع اجتماع امر و نهی هستیم نتیجه اش تعارض بین دلیلین است. درست است که تعارض بین دلیلین خودش از مسائل علم اصول است ولی معیار اصولی بودن این است که خود آن مسئله مباشرتاً و مستقیماً در طریق استنباط حکم شرعی واقع شود، یعنی واسطه ای در کار نباشد در حالیکه اگر قائل به امتناع شویم نتیجه التزام

به امتناع، تعارض بین الدلیلین است که آن خود از مسائل علم اصول است و مباشرتا در طریق استنباط واقع می‌شود. ایشان تاکید می‌کند که معیار اصولی بودن این است که این مسئله خودش مستقیما و بدون واسطه در طریق استنباط و قیاس استنباط قرار بگیرد. پس بنابر احتمال اول که التزام به امتناع است آن هم به خاطر تضاد بین حکمین سر از تعارض در می‌آورد و لذا اجتماع امر و نهی مستقیما در طریق استنباط حکم شرعی واقع نمی‌شود.

احتمال دوم: اینکه اجتماع بین امر و نهی جایز است زیرا مشکلی از جهت تضاد ندارد، اجتماع دو حکم به این شکل هیچ محذوری ندارد لکن مشکل مربوط به مقام تراحم است، یعنی ما قائل به جواز اجتماع می‌شویم و می‌گوییم: در مقام تشریح شارع می‌تواند هر دو را جعل کند زیرا بین اینها هیچ تضادی وجود ندارد ولی چون در مورد واحد متصادقند و در یک مورد اجتماع می‌کنند امکان عمل به هر دو نیست، پس اجتماع الحکمین اگر به خاطر تراحم شد این مشکل پیش می‌آید که در مقام عمل نمی‌تواند این دو را باهم جمع کند. پس نتیجه التزام به جواز و عدم تضاد و تمناع در این صورت فوqش این است که در مقام عمل مشکل اجتماع را پیش می‌آورد. پس طبق احتمال دوم یعنی قول به جواز اجتماع از حیث جعل و تشریح و امتناع اجتماع از حیث عمل و تراحم، از حیث تعارض مشکلی ندارد ولی از حیث تراحم مشکل دارد و نتیجه این است که به اطلاق هر دو دلیل نمی‌توانیم تمسک کنیم بلکه ناچارا باید یکی از این دو دلیل را مقید کنیم.

طبق این احتمال آیا مسئله اجتماع امر و نهی مباشرتا در قیاس استنباط به عنوان کبری قرار می‌گیرد؟ خیر، اینجا نیز مباشرتا نیز در طریق استنباط واقع نشده است.

احتمال سوم: اینکه به طور کلی در مسئله اجتماع امر و نهی قائل به جواز شویم هم از حیث تعارض و هم از حیث تراحم، یعنی بگوییم: تضادی بین اینها در مرحله جعل و تشریح وجود ندارد پس اساسا تعارض بین دلایلین پیش نمی‌آید. در مقام عمل و امتثال نیز هیچ مشکلی بین اینها نیست و تمناعی نیز وجود ندارد. پس اجتماع حکمین به لحاظ تراحم نیز ممتنع نیست. اگر قائل به جواز من کلتا الجهتین شدیم نتیجه این است که اطلاق هر دو دلیل قابل تمسک است و به اطلاق هر دو دلیل می‌توانیم اخذ کنیم و دیگر نیازی به تقیید احدهما بالآخر نیست، نیازی نیست که یکی را با دیگری تقیید کنیم.

پس ملاحظه کردید به طور کلی در مسئله اجتماع امر و نهی سه احتمال است که این سه احتمال هیچ یک نتیجه‌اش این نیست که این مسئله را مباشرتا در طریق استنباط قرار دهد، فوqش این است که مسئله‌ای است که آن را داخل در باب تراحم می‌برد یا داخل در باب تعارض و از این خارج نیست. پس مسئله اجتماع امر و نهی نمی‌تواند از مسائل علم اصول باشد زیرا معیار اصولی بودن مسئله بر آن منطبق نیست و نهایت این است که یا از مبادی تصدیقیه می‌شود مسئله تراحم یا از مبادی تصدیقیه مسئله تعارض، پس از مسائل علم اصول نیست.^۱

سوال

استاد: قائل به جواز شویم، یعنی هم از نظر تعارض مشکلی ندارد و هم از جهت تراحم که نتیجه‌اش این است که به هر دو اطلاق می‌توانیم تمسک کنیم، هم اطلاق امر را و هم اطلاق نهی را، دیگر نیازی به تقیید نیست، بالاخره بنابر بعضی از احتمالات از موارد

^۱ منتقى الاصول، ج ۳، ص ۲۱ و ۲۲.

تصدیقیه باب تعارض می‌شود و بنابر بعضی از احتمالات از مبادی تصدیقیه باب تراحم می‌شود، اما اینکه شما می‌فرمایید که طبق احتمال سوم جای این سوال است که صورت سوم بالاخره جزء مبادی تصدیقیه کدام یک است؟

بررسی کلام بعضی از بزرگان

به نظر می‌رسد با توجه به مطالبی که در گذشته گفتیم، بطلان این قول نیز روشن است. زیرا:

اولاً: قبلاً تقریر کردیم که چگونه بحث در مسئله اجتماع امر و نهی نتیجه‌اش در طریق استنباط واقع می‌شود، آنجا گفتیم: اگر قائل به جواز شویم نتیجه‌اش چگونه در قیاس استنباط به عنوان کبری قرار می‌گیرد و چگونه حکم شرعی را نتیجه می‌دهد.

به علاوه اینکه نتیجه این مسئله بالاخره این را داخل در باب تعارض و یا تراحم کند، این را از مسئله اصولی بودن خارج نمی‌کند و الا اگر از این زاویه بخواهیم نگاه کنیم بعضی از مسائل علم اصول نیز این خاصیت را دارند، یعنی آن مسائل نیز به نوعی می‌تواند نتیجه‌اش آن مسئله را وارد در باب تراحم یا باب تعارض کند. این مقدار مانع انطباق معیار اصولی بودن مسئله نمی‌شود.

ثانیاً: اینکه ایشان می‌گویند: به طور کلی اینجا سه احتمال وجود دارد و خارج از این سه احتمال هم نیست، احتمال اول و دوم بحث در این مسئله را به اینجا رساند که این مسئله یا از موارد باب تراحم بشود یا باب تعارض، اما احتمال سوم چه؟ در احتمال سوم که التزام به جواز اجتماع من الجهتین بود، هم از حیث تعارض و هم از حیث تراحم، یعنی بنابر احتمال سوم از حیث تعارض مشکلی نیست؛ از حیث تراحم نیز مشکلی نیست، چگونه ایشان می‌گویند این مسئله، یا جزء تعارض قرار می‌گیرد یا تراحم؟ احتمال سوم که طبق اعتراف خود ایشان این مسئله را نه از مصادیق باب تعارض قرار داد و نه از مصادیق باب تراحم، لذا با توجه به مطالبی که در گذشته گفتیم و نکته‌ای که امروز اشاره کردیم به نظر می‌رسد که فرمایش ایشان نیز تمام نیست. لذا معیار اصولی بودن مسئله بر این مسئله منطبق است و ما می‌توانیم بگوییم مسئله اجتماع امر و نهی مسئله اصولیه، زیرا در قیاس و طریق استنباط واقع می‌شود. در این جهت نیز فرقی نمی‌کنند که ما موضوع علم اصول را ادله اربعه بما هی ادله قرار دهیم یا الحجة فی الفقه قرار دهیم. یعنی مبتنی بر فرض خاصی در موضوع علم اصول نیست، حتی اگر گفتیم موضوع علم اصول عبارت است از حجت در فقه باز هم در طریق استنباط قرار گرفته و می‌گیرد و این مسئله یک مسئله اصولی است زیرا اگر موضوع علم اصول الحجة فی الفقه باشد، لازمه اش این نیست که بگوییم اینجا بحث می‌شود از عوارض حجت به حمل اولی که ما درباره این مفهوم به حمل اولی بحث کنیم، بلکه منظور از اینکه این مسئله از حجت‌های در فقه محسوب می‌شود، حجت به حمل شایع است، یعنی آن چیزی که از آن یک نتیجه فقهی استنباط می‌شود. حجت بالحمل الاولی یعنی تبیین مفهومی حجت، بلکه اگر موضوع علم اصول، حجت در فقه به حمل اولی بود دیگر نمی‌توانستیم نتیجه این مسئله را در طریق استنباط قرار دهیم، اما اگر گفتیم موضوع علم اصول حجت در فقه به حمل شایع است، یعنی مصادیق حجت، نه مفهوم حجت، افراد حجت، نه عنوان به حمل اولی، قهراً آنچه از این موارد و مصادیق استنتاج می‌شود یک نتیجه فقهی است و می‌تواند به عنوان اینکه در طریق استنباط واقع شده است، آن را مسئله اصولی بدانیم.

پس مسئله اجتماع امر و نهی علی‌ای حال یک مسئله اصولی است، هر چند ما موضوع علم اصول را حجت در فقه بدانیم، یعنی فرقی نمی‌کند موضوع علم اصول هر چه باشد نتیجه این است که این مسئله یک مسئله اصولی است.

مقدمه چهارم

آیا مسئله اجتماع امر و نهی یک مسئله عقلی است یا لفظی؟ منظور از این سوال چیست؟ اینکه می‌گوییم: مسئله لفظی یا عقلی، یعنی این نزاع که آیا امر و نهی در مورد واحد اجتماعشان جایز است یا ممتنع، فقط در جایی مطرح است که امر با لفظ و نهی هم با لفظ مطرح شده باشد، یا اینکه مختص باب الفاظ نیست و این امر و نهی را از هر طریقی به دست بیاوریم باز هم جای بحث جواز اجتماع یا امتناع اجتماع می‌باشد.

وقتی می‌گوییم: این مسئله اختصاص به باب الفاظ دارد معنایش این است که در بین آیات و روایات اگر امر یا نهی در مورد واحدی شده بود، این امر و نهی بالاخره با هم دیده شدند، آیا اصلاً امکان این هست که این‌ها با هم اجتماع کنند یا ممتنع است و اصلاً نمی‌شود که امر و نهی در مورد واحد اجتماع کنند؟ پس این بحث فقط مربوط می‌شود به دایره لفظ. اما اگر گفتیم: مسئله عقلی است، معنایش این است که امر و نهی از هر طریقی وارد شوند و ثابت شوند، باز جای این بحث وجود دارد که امکان اجتماع امر و نهی فی واحد هست یا نیست، مثلاً از راه اجماع امر و وجوب را به دست بیاوریم یا نهی را از راه اجماع به دست آوریم، یا اصلاً از خود عقل این استفاده را کنیم که مثلاً امری وجود دارد یا نهی وجود دارد، فرق نمی‌کند، امر و نهی از هر طریقی استفاده شوند جای این بحث است که هل يجوز اجتماعهما او لا يجوز؟ این اختصاص به باب الفاظ ندارد ما می‌خواهیم ببینیم اگر وجوب و حرمت به عنوان دو حکم مستفاد از امر و نهی در جایی متصادق شدند آیا این مستلزم این است که دو حکم متضاد در جایی جمع شده باشند یا نه مستلزم اجتماع دو حکم نیست و الا اینکه فی مورد واحد این تصادق واقع شده بحث نیست، بلکه بحث در این است که آیا حال که نماز در دار غصبی در یک فرد متجلی شده است لازمه اش این است که امر و نهی نیز با هم اجتماع کرده باشند یا لازمه اش اجتماع امر و نهی نیست، این بحث چون مربوط به دو حکم است دیگر لازم نیست که دو حکم از لفظ استفاده شده باشد یا از غیر لفظ، از «افعل» و «لا تفعل» استفاده شده باشد یا از اجماع یا حکم عقل.

«والحمد لله رب العالمین»